

نقدی بر کتاب

## «در دیار صوفیان»

### بقلم آقای علی دشتی

قدر مجموعه گل، مرغ سحر داند و بس  
فقل، لمن یدعی، فی العلم فلسفه "  
که نه هر کو، ورقی خواند، معانی دانست  
حفظت شیئا " ، و غابت عنک اشیاء  
بدنبال " پرده پندار " از جناب آقای علی دشتی، کتابی نگاشته ایشان و بنام "در دیار  
صوفیان" منتشر شده است که نویسنده محترم با همه شیوایی و فصاحتی که دارد، در این  
کتاب باقتضای موضوع تحقیق، از سحر بیان کاهیده و گوشه‌ای از چهرهٔ خویش را در این  
اثر نمایان کرده است.

آقای دشتی - نویسنده پر تحرک و مواج - که در هر کتاب غیر تحقیقی، دارای  
هیمنه و غنایی ویژه خود است، در چنین آثاری، متأسفانه مصداقی بارز برای مفهوم ابیات  
حافظ و ابونواس واقع شده، شاید بسائقه شیوه نگارش خود نخواست، با غنایت بجوانب  
موضوع تحقیق، کاری پاینده و آنچنانی، بخوانندگان آثار خود عرضه کند، و یا اینکه  
باقتضای سن، در خصوص تحقیق در کتب دست اول علم تصوف از لحاظ نظری، باتنک  
حوصلگی و غمض عین گذشته و ممکن است شق ثالثی را هم، که عدم صلاحیت علمی در موضوع و  
معانی و مبادی علم تصوف و مسائل متعلقه آن باشد، بر آندو افزود.

زیرا: اگر فرضاً "یکی از اساتید فن دسترسی بکتابهای مورد تخصص نداشته باشد،  
از اندوخته‌های ذخار و ذهن انباشته خود استفاده میکند، چنانکه بیشتر مدرسان علم  
تصوف و عرفان و حکمت اسلامی در قرون اخیره دارای کتابخانه‌های مجهز نبوده‌اند و  
غالباً "کتابهای ملکی و موروث آنان از چند جلد تجاوز نکرده است.

باری، در کتاب مورد نقد "در دیار صوفیان" عدم تأمل و صبر در تحقیق را از همان  
صفحه نخست "آغاز تصوف اسلامی" نمایان داشته، پس از ناخنتی ظریفانه باو هام و  
پندارهای معتاد مردم، آیه ۲۲ از سوره زخرف را مورد استناد قرار داده، در ترجمه آن  
سهل انگاری و عدم دقت قانع شده است و آیه: "بل قالوا انا وجدنا آبانا علی امة و انا

علی‌آثار هم مهتدون " را ترجمه کرده است: " ماپدران خود را براین عقاید یافته‌ایم و از آنها پیروی می‌کنیم " جمله - پیروی می‌کنیم - را معادل فارسی کلمه " مهتدون " آورده است که بطور مسلم پس از کمی دقت میتوان دریافت این ترجمه با مسالحه نزدیک و از تحقیق بدور است. زیرا مهتدی بصیغه اسم فاعل با توجه بجمع " مهتدون " بمعنی راه راست یافته و راه نموده، و هدایت شده، آمده است، چنانکه در فرهنگ‌ها نیز مضبوط است.

اما نویسنده محترم، که حد اقل از این حیث اجل از خردگیریهایی بدین سان است، بدون امان مبادرت بترجمه کرده، و در موضوعی علی‌الاصول تحقیقی، شیوه‌ای سطحی اختیار کرده است، و چون پس از آیه ۲۲ آیه ۲۳ در همان سوره بدین عبارت است: " انا وجدنا آباءنا علی امة وانا علی آثارهم مفتدون " گویا این دو آیه با دو عبارت یکسان و با اختلاف در دو کلمه مهتدون و مقتدون، موجب این اشتباه در ترجمه شده باشد، زیرا معادل کلمه مقتدون همان ترجمه نویسنده است.

از آن پس، نویسنده محترم، به معتقدات عوام در بارهٔ تصوف بخورده‌گیری پرداخته و برای اینکه خواننده را بمعنی تصوف راهبری کند تحت عنوان "تصوف چیست" عباراتی نقل کرده است که بنظر ایشان، هیچیک تعریف تصوف کما هو حقه نیست. اما نویسنده پس از اینکه تعریفات متعددی را نقل کند، میداند که این تعریفات از قبیل "شرح اسم" و یا توصیف صوفی است، و با نقل این تعاریف، پرده ابهام از چهره مجهولی بنام "تصوف" برداشته نمی‌شود بجای اینکه بمنابع قدر اول این علم مانند: فتوحات مکیه، شرح فصوص قیصری، مصباح الانس قونیوی، تمهید القواعد این ترکه، شروح مفصله جامی و ملا عبدالرزاق برفصوص، و شروح متعدده بر تائیه ابن فارض مانند شرح نابلسی و شیخ عبدالرزاق کاشانی مذکور، و یا بکتابهای آسانتری، چون: تأویل المحکم فی شرح فصوص الحکم امروهوی هندی بفارسی، و شرح بالی افندی و شرح ساده سید حیدر آملی و بهترین شرح فارسی بر مقدمه قیصری از دانشمند و حکیم متألّه آقا جلال الدین آشتیانی و غیره مراجعه کند، برای فهمیدن و فهماندن تصوف بعوام - الناس، بتحقیقات آقای دکتر رجایی وزیرین کوب و از این دست نویسندگان مراجعه کرده است که خود آنان نیز برآستی از علم تصوف بلحاظ حقیقت معنی علمی و تحقیقی آن شامه‌ای ننواخته‌اند و آثار آنان با اینکه از بعضی جهات ظاهری از چاشنی جمله پردازی بی بهره نیست، مطلقاً از لحاظ استدلال علمی در مباحث وجود و وحدات مورد ملاحظه حکما و عرفا، و مباحث مربوطه و فروع متعلقه بدان، برکنار مانده است. بطوریکه کتاب "ارزش میراث صوفیه" آقای دکتر زرین کوب مورد نقد تفصیلی اینجانب قرار گرفته است و لسی "فرهنگ حافظ" آقای دکتر رجایی با اینکه خالی از تحقیقی نیست، از روش استدلال، نظری در مباحث و مسائل عرفان بدور می‌باشد، بهر حال نویسنده محترم "در دیار

صوفیان " بدون مراجعه بآخذ دست اول به بررسی در تعریف تصوف و وحدت وجود پرداخته است ، ناگزیر ، خود نیز از این دیار تهی دست برگشته و چون بخشی از هستی نداشته ، هستی بخش هم نشده است .

برای اینکه این گفتار نقد آمیز از تحقیق معنی و تعریف تصوف و عرفان خالی نباشد ، و اندکی بمعنی وحدت وجود و مباحث دیگر چنانکه از عارفان نظری این علم بجای مانده توجه شود ، پس از نقد مباحث کتاب ، بتعریف مختصر هر یک پرداخته و بتجویحه از استدلال عقلی که بسیار مورد ملاحظه آقای دشتی واقع شده برخوردار باشد ، بکشف پرده های ابهام از رخساره این موضوعات می پردازم و در این راه ، جز براهیری عارفان متفکری که از دوق شهودی بهره مند بوده اند ، گامی نمی بزم و در هر مورد که لازم باشد به بسط استدلالی کلام و شیوه های مختار برجستگان این علم اکتفاء می کنم .

بطور مقدمه باید دانست که برخی از تعاریف منقوله در کتاب مورد نقد ، اگر چه بظاهر جامع و مانع نمی باشد ، با اندک تأمل و تأویلی پر نامربوط و بقول آقای دشتی " گیج کننده " نیست .

از باب مثل ، همان تعریف منسوب به معروف کُرخی را که در صفحه بهم کتاب آورده شده است مورد ملاحظه قرار میدهم ؛ " تصوف روی آوردن بحقائق است و ناامیدی از خلائق " که اگر بمعنی و تعریف حقیقت امعان نظر شود در مقابل خلائق قرار گیرد ، و بار دیگر بمعنی واقعی خلائق توجه شود ، می توان بتعریف واقعی و معنی تصوف در همین جمله کوچک دسترسی یافت .

حقائق جمع حقیقت است ، و کلمه حقیقت در موارد مختلف ، چنانکه در " دستور - العلماء " آمده است ، گاهی بمعنی ذات در مقابل اعتبارات لاحق بذات است ، و گاهی در مقابل مفهوم ، وزمانی هم در مقابل حکم و مجاز است ، لیکن حکیمان آنرا امر ثابت و کنه شیئی منحقق در خارج و آنچه که شیئیت اشیاء منوط بدانست ، می دانند که بدین معنی مترادف با ماهیات بکار می رود . ( البته نه ماهیاتی که آقای دشتی در کتاب خود با مواد و عناصر جسمانی با اشتباه گرفته است )

از نظر عرفانی ، معنی و تعریف حقیقت چنانکه شیخ اکبر - محی الدین - در کتاب اصطلاحات الصوفیه آورده عبارت است از : " الحقیقه سلب آثار اوصاف عنک باوصافه ، بانه الفاعل لک فیک منک ، لانک ( مامن دایه الا هو آخذ بناصیتها ) . که در واقع ، تا اوصاف امکانی بنده از او سلب نشود ، و منصف باوصاف ذات لایزال الهی نگردد ، و تانداوند فاعلیت تامه مخصوص ذات اوست و برای انسان جز قابلیت در برابر فاعلیت الهی نیست ، و حقیقت وجود واحد بوحدت شخصیه می باشد ، و خلائق و موجودات دیگر نقش دومین

دیده‌ها حولند، بمقام تصوف نرسیده است. چنانکه همین معنی راملا عبدالرزاق در شرح منازل السائرین، باب التحقیق فی النهایات، بدین صورت آورده است: (حادث با تجلی قدیم باقی نمی‌ماند، پس هنگامیکه حادث بعد از فنا، تحقق بحقیقت بقایابد، حق را بحق شهود نموده، و رایحه‌ای از خلق نمی‌بوید) البته باید دانست که منظور شارح عارف از حادث، هر حادثی است که در احاطه زمان باشد، و مقصود از قدیم، قدمای دیگر از قبیل عوالم دهر و سرمد و ارواح و عقول و فرشتگان نیست، و فقط مراد از قدیم تجلی صفات و اسماء الهی است که عبد و مخلوق را مندرک و مضمحل کرده، بافنای رسوم خلقی، باقی ببقای حقی می‌کند، و این تفسیر نیست مگر همان تعریف شیخ اکبر از حقیقت. با عنایت بدین معنی حال می‌توان دانست که معروف کرخی که تصوف را "روی آوردن بحقائق و ناامیدی از خلائق" میدانند، تعریفی جامع و درست است امانه برای نااهل و بیگانه از اصطلاح.

توضیح این عبارات اینست که: توجه تام بحقائق، اگر چه برای سالک مسیر حق، به نسبت درجات سلوک دارای مراتب و مدارجی است، لیکن انقطاع از خلائق و ماسوی هم دارای درجات و مراتبی است که بقوس صعود و نزول نامیده شده است. زیرا با هر انقطاع و فنا، راهی بسوی قرب و بقا گشوده می‌شود، و هر مرحله از مراحل فنا و بقا دارای شدت و ضعف نسبی می‌باشد بطوریکه مرتبه سابق توجه بحقائق و فنای عبد، نسبت بمرتبه لاحق همان نسبت ضعیف بشدید است تا وصول کامل بحقائق و انقطاع و فنای کلی، که موجب قرب و بقای مطلوبست.

حقیقت تصوف همین است که با سلوک درست از طریق فنای از تعینات خلقی و نقصانات امکانی و اتصال بعوالم نفوس کلیه و عقول و مجردات و حقائق، رسیدن ببقای حقیقی و مشاهده جمال و جلال الهی میسر و به تعبیر دیگر از سیرالی‌الله به سیر فی‌الله طی مراحل کنند.

حال همه تعاریفی را که آقای دشتی از تصوف نقل کرده و بنظر ایشان مغشوش و گیج کننده آمده است، با توجه باینکه هر تعریفی راصوفی در موردی خاص برای مرید یا سوءال‌کننده‌ای بحسب مرتبه و جدو حالات و مقامات او بیان کرده است و اختلافات لفظی آنها مربوط بدین خصوصیت است. به مقدمه و توضیحات بالا عرضه می‌دهیم، تا معلوم شود، که عرفات تصوف را درست تعریف کرده‌اند و آقای دشتی از فهم مقصود آنان قاصر بوده است. "تصوف آنست که مالک چیزی نباشی و کسی مالک تو نباشد" و "تصوف اینست که خداوند ترا از خود میمیراند و بخویشتن زنده نگاه میدارد" و "تصوف صافی کردن دل است از مراجعت خلقت و مفارقت از اخلاق طبیعت و میرانیدن صفات بشریت و غیره" و "تصوف دیدن جهان

است بادیده نقص، بلکه چشم پوشی از هرقاصی بامشاهده کسی که ازهر نقصی منزه است .  
 و "صوفی از خلق منقطع و بحق متصل است" و بجز اینها که پس از حذف حشو و  
 زوائد عبارات و کندن پوست الفاظ ، حقیقت معنی و مغز همه این تعاریف ، همان وصول  
 به حقائق و انقطاع و فنای کلی از خلائق و تعینات است که در تعریف معروف کرخی آمده  
 بود . و اگر از فنا چنانکه برخی از عارفان گفته اند به نیستی از اشیاء و از بقایه حضور با  
 حق ، تعبیر شود و یا بقول صاحب عوارف المعارف : هستی حق مستولی شود بر هستی عبد  
 و هستی عبد را مستهلک در هستی حق کند مانند نور چراغ در ضیاء خورشید ، همه  
 تعریقات عرفا از تصوف درست بوده ، در حقیقت بیک مطلب بر می گردند و نوشته آقای  
 دشتی باینکه : ( مشایخ در بیان معنی تصوف بسیار سخن گفته اند ولی گفته آنان چیزی  
 را بر ما مکشوف نمیکند ) خالی از تحقیق و نموداری از بی اطلاعی بمبانی و مقدمات این  
 علم است ، که علی التحقیق می باید آنرا پس از تمهید مقدمات حکمی و مباحث کلامی و  
 غور و بررسی در مسائل و معارف آنها ، دنباله کرد و بهمین مناسبت باید باور کرد که :  
 علم التصوف ، علم لیس یعرفه - الا اخوفطنه بالحق معروف . ( دنباله دارد )

## آگهی

موضوع : درآمد مقطوع مبنای کسر حق بیمه کارگران صنف موزائیک ساز و سیمانکار در  
 شهرستانهای تهران ، شمیران ، شهرری ، کرج ، ورامین و گرمسار .  
 باستناد ماده ۳۵ قانون تأمین اجتماعی در آمد مقطوع روزانه مبنای کسر حق بیمه  
 کارگران صنف موزائیک ساز و سیمانکار در شهرستانهای تهران ، شمیران ، شهرری ، کرج ،  
 ورامین و گرمسار شرح زیر تعیین گردیده است :

۱ - پله ریز چهارصد - / ۴۰۰ ریال

۲ - قالبدار ، پرسکار سیصد / ۳۰۰ ریال

۳ - لوله ریز دویست و پنجاه / ۲۵۰ ریال

۴ - سابکار ( صیقل کار ) رنگ کار دویست / ۲۰۰ ریال

ناری ساز و سایر کارگران

۵ - متخصص طرح ( طرح ریز ) بر اساس در آمد واقعی

از کارفرمایان این قبیل کارگاهها انتظار دارد حق بیمه کارگران خود را از تاریخ اول  
 اسفندماه ۲۵۳۵ با توجه به ارقام مذکور پرداخت و در صورت نیاز به کسب اطلاعات بیشتر  
 به شعب مذکور مراجعه فرمایند ۳/۳/۳۰

صندوق تأمین اجتماعی